

«سرگذشت آکیو» مجموعه‌ای است از داستان‌های کوتاه و قصه‌های یازدهگانه، همچنین خاطرات داستان‌گونه، دو نمایشنامه تک‌پرده‌ای و همانند آن که نویسنده برجسته چین «لوشون»^۱ آن را به رشته تحریر درآورده است. وی با آثار ماندگار خود در جهان شهرتی خاص دارد. با این همه او در ایران حتی در میان اهل قلم همچنان گمنام مانده است. شاید دلیل این امر را بتوان سلطه ادبیات مغرب زمین در کشور ما فرض نمود. به هر روی «لوشون» که نام واقعی او «چونشورن»^۲ بود در سپتامبر ۱۸۸۱ میلادی در «شائوشینگ»^۳ به دنیا آمد. لوشون کودکی خویش را در دوران حساس تاریخ چین سپری نمود. خانواده او با فقر و پریشانی روزگار می‌گذرانده و بدین ترتیب، فقر خانواده، بیماری پدر و اوضاع نابسامان کشور، زندگی نوجوانی او را با پریشانی و درد توأم ساخت.^۴ وی در این هنگام با طبقات فرودست اجتماع و گرفتاری‌های آنان پیوندی خاص داشت. دیدن نکون‌بختی کودکان، شاید بیش از هر چیز در روح او اثر گذاشت و به همین دلیل بعدها وقتی به نویسنده‌ای پرتوان بدل شد آندوه عمیق، حتی خشم او از نگون‌بختی کودکان در جامعه‌ای در هم ریخته، دستمایه چند اثر او شد.

لوشون جامعه‌ای را سالم به حساب می‌آورد که در آن کودک رشد و پالندگی داشته باشد، به جوانی برسد و پای در راه تکامل بگذارد. حال آنکه جامعه چین، جامعه‌ای سنتی - با همه هنجارهای دست و پاگیر - بود

و جوانان در آن کمتر قدرت عرض اندام داشتند. لوشون از دوره کودکی تا مرز ۱۷ سالگی که موطن پدری‌اش شائوشینگ را ترک می‌کرد، حجم عظیمی از آثار کلاسیک چین را مطالعه کرده بود. طیف وسیعی از فرهنگ، ادبیات کهن، اساطیر، مذاهب، فلسفه‌ها و هنرهای مردمی مقوله اصلی مطالعات او را تشکیل می‌داد. لوشون در واقع اولین کسی است که به صورت گسترده علیه سنت‌های بسته چین قیام کرد. عقاید او که مبتنی بر تکامل جامعه بشری است، تحولی عظیم در جامعه سنت‌زده چین ایجاد نمود. وی معتقد است: «هر نسل جدیدی باید متعالی‌تر از نسل قبیل باشد».^۵ لوشون هم غربی‌ها را از آن رو که کودکان را آدم‌هایی در مسیر بزرگ شدن می‌بینند و هم چینی‌ها را بدان سبب که کودکان را مینیاتوری از آدم‌های بالغ می‌شمارند، سخت نکوهش می‌کند.^۶ بدین ترتیب او با اندیشه‌ای نوین در مقابل دنیای کهن قرار می‌گیرد. تغییر در جامعه چین که سخت به آداب و رسوم کهن پایبند مانده کاری بس دشوار است. با این همه، طرح جامعه‌ای آرمانی نویسنده پیشرو را به جست و جوی کمال مطلوب برمی‌انگیزد و همچنان بخش عمده فعالیت‌های فکری او را شکل می‌بخشد. ادامه چنین طرحی است که سبب می‌گردد بعدها «لوشون» پدر ادبیات معاصر چین لقب بگیرد، او با سنت‌های دست و پاگیر درمی‌افتد و حتی گاه نقطه مقابل نظریات کنفوسیوس قرار می‌گیرد و برای نمونه اندیشه‌هایی از این دست را صراحتاً اعلام می‌دارد: «تعدد زوجات مرد را فاسد می‌کند و چون چنین فسادی به افتادن در مسیر قهقرا منجر می‌شود، درست نقطه مقابل تعالی حیات است. فرزندی نداشتن، یعنی فقط پایدانی بر خودت، در حالی که تمهید شرایط برای

سیر قهقرای، دیگران را نیز نابود می‌کند».^۷ کمتر کسی به اندازه لوشون با فرهنگ و تاریخ گذشته چین آشنا بود، اما این آشنایی باعث نشد که به جرگه آن‌هایی بپیوندد که مدافع سخن گفتن یا نوشتن به زبان کنفوسیوس و دیگران بودند. وی زبان پیچیده امثال کنفوسیوس را مانع ارتباط جهانی می‌دانست و به همین سبب چین را «سرزمین ساکت» نام نهاد. لوشون ابتدا در رشته طب مشغول تحصیل شد، اما آن را در میانه راه رها نمود و از آن پس تمام هم خود را برای آگاهی مردم چین به کار بست، زیرا معتقد بود نجات یک ملت به مراتب مهم‌تر از مداوای چند بیمار است. بدین ترتیب، فعالیت اصلی لوشون بیشتر صرف نوشتن مقالاتی شد که اغلب با مقوله اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توأم بود و آن‌ها را به منظور آگاهی هم‌وطنان خود تحریر نمود.^۸

لوشون کار اصلی خود را بعد از جنبش دانشجویی سال ۱۹۱۹ پی می‌گیرد. جنبش مذکور اعتراضی بود به انقلاب ۱۹۱۱ به رهبری دکتر «سون یات سن»، زیرا انقلاب «سون یات سن» تغییری در وضعیت چین ایجاد نکرد و در آن، توازن اجتماعی چین برهم نخورد و همچنان جامعه کهن با شکلی جدید تداوم می‌یافت. سرانجام در چهارم مه ۱۹۱۹ جنبش دانشجویی علیه حکومت وقت طغیان کرد و بعد از آن دو جریان اساسی در چین شکل گرفت که ادامه آن به انقلاب «مانو» منجر گردید. نخستین، طرفداران کمونیست به رهبری «هوشی» و دومین، هواخواهان دموکراسی که نماینده آن «لوشون» به‌شمار می‌آید. لوشون محور توسعه را نسل جوان می‌داند و برای ایجاد جامعه‌ای بسامان، جوانان را برای حرکت به سوی آرمان‌های والا فرامی‌خواند. به

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

فیروز اسماعیل زاده

سرگذشت آکیو

لوشون

جلال بایرام

انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸



هرروی، زمانی چند سپری می‌شود و روند حوادث، تحول عمده‌ای در عقاید او پدید می‌آورد. اگر او پیش از این با شور و حرارتی خاص از جوان و نیروی پرتوان او دفاع می‌کرد و معتقد بود که سالخوردگان باید عرصه را برای آنان خالی کنند، اما اینک اعتقادش نسبت به جوانان کم‌رنگ شده و شعارهای گذشته او دیگر هویت پیشین را از دست می‌دهد. وی در پاسخ به یکی از نویسندگان جوان می‌نویسد:

«یکی از توهومات من از هم پاشیده شد. قبلاً همیشه خوش‌بینی خاصی داشتم که تحت تاثیر آن به طور کلی می‌گفتم که این سالخوردگانند که جوانان را سرکوب می‌کنند... اما حالا می‌دانم که این توهمی بیش نبوده ظاهراً می‌توان اذعان نمود که این خود جوانان هستند که خود را نابود می‌سازند و اندک توجهی به خود و زندگی دیگران ندارند.»

هنگامی که لوشون داستان‌نویسی را آغاز کرد این کار در چین فعالیت ادبی محسوب نمی‌شد. در حقیقت خود نیز نمی‌خواست صرفاً آثار ادبی پدید بیاورد، بلکه قصدش این بود که با این داستان‌ها نقشی در تحول جامعه ایفا کند. شروع فعالیت ادبی او با دو ویژگی «ساده‌نویسی» و «دفاع از حقوق محرومان جامعه» همراه بود.

لوشون در شش سال پایان زندگی خود، یعنی دوران فعالیت او در میان انجمن نویسندگان چپ تقریباً داستانی ننوشت و نگارش مقالات سیاسی و اجتماعی را اساس کار خود قرار داد. او با مقالاتی کوبنده و آتشین از آزادی‌های مدنی دفاع نمود و قلم خود را برای بیداری هم‌وطنان به کار گرفت.

اما ترجمه حاضر مجموعه‌ای است برگرفته از «برگزیده آثار لوشون» در چهار جلد (luxun selected wortes)، همچنین کتابی تحت عنوان: "Dawn Blossoms Plucked at Dusk".

لوشون در نخستین تجربه داستان‌نویسی خود یعنی «یادداشت‌های یک دیوانه» به گونه‌ای طنزآمیز وضعیت جامعه چین را بعد از انقلاب ۱۹۱۱ به سخره می‌گیرد و همچنان از بیدادی سخن می‌گوید که پیشینه بس ریشه‌دار در چین داشته است. او در حقیقت، در این

داستان غربی‌ها را همچون مغولان و منچوها ویرانگر تمدن چین معرفی می‌کند.

دفاع از کودکان و نوجوانان، ترسیم وضعیت رقت‌بار مردم فرودست و حقارت و رنج‌های آنان، و آثار مخرب سنت‌های دست و پاگیر، محتوای اصلی داستان‌های لوشون را تشکیل می‌دهد. بعضی از داستان‌های او در قالب خاطرات نگاشته شده و در واقع تصویری از دوران کودکی او به دست می‌دهند. «مریضی پدر»، «نخستین آموزگار من»، «زن به دارآویخته» از آن جمله‌اند. برخی دیگر نیز ثمره تحقیق و جست‌وجوی او در فرهنگ باستانی چین است که برای نمونه می‌توان از «ووچانگ یا زندگی گذرا» یاد کرد.

در «سرگذشت آکیو» قهرمان اصلی داستان مردی است بغایت ساده به نام «آکیو» که روزگار را با در به دری و بی‌خانمانی سپری می‌کند و شب هنگام را در معبد «خدای نگهبان» می‌آساید. آکیو خویشاوندی نداشت و در «وی چوانگ» از کسب و کار منظمی هم برخوردار نبود. او «مردی بود دنیا دیده و یک کارگر خوب. اگر از بخت بد چند عیب و نقص جسمانی نداشت روی هم رفته می‌توانست مرد کاملی باشد». او با کارهایی نظیر آسیا کردن برنج و پارو زدن قالیق روزگار می‌گذراند. «درحقیقت هر وقت مردم کاری داشتند به یاد آکیو می‌افتادند، اما چیزی که آن‌ها به یاد می‌آوردند خدمات او بودند نه سابقه‌اش». او هر از گاهی توسط بیکارها مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت. آکیو خود را «زبده‌ترین خوارکننده خود» تلقی می‌کرد و با این طرز تفکر حساب دشمنانش را کف دستشان می‌گذاشت و در پی آن روانه پیاله قروشی می‌شد... او بعد از این که از دست «جناب چائو» رئیس قوم سیلی خورد شهرتی به هم زد. «از آن جا که ضارب آدم مشهوری بود فرد کتک‌خورده از بازتاب شهرت او نصیب می‌برد.» آکیو حتی در مقابل حقیرترین افراد همچون «وانگ ریشو» اذعان می‌داشت که «آدم شریف از زبانش استفاده می‌کند نه از دست‌هایش». او وقتی از دست پسر ارشد «جناب چی‌ین» - که درس خوانده‌ترین بود و آکیو او را «شیطان مقلد اجنبی» و «جیره‌خوار خائن» می‌خواند - کتک خورد، دچار نوعی «قابلیت فراموشی» شد. او این فراموشی را از اجدادش

به ارث برده بود. آکیو وقتی که در برابر نفرین‌های راهبه‌ای قرار گرفت، ابتدا احساس شعف نمود، اما واژه‌های گزنده راهبه وجودش را می‌خلید. او نفرین کرده بود: «الهی اجاق کور از دنیا بروی!» این سخن در عمق جان او تأثیر کرد و هیچ‌گاه نتوانست آن را از یاد ببرد. آکیو در پی آن، اولین آزمون خود را در راه عشق تجربه کرد. او بر آن شد همسری اختیار کند و به همین منظور در منزل جناب چائو به کلفت او اظهار عشق نمود، اما همین امر رسوایی بی‌حدی برای او پیش آورد و سرانجام از سوی اهل محل طرد گردید، به گونه‌ای که کمترین التفاتی به او نکردند. بیکاری و در به دری او فزونی گرفت تا جایی که دیگر قادر نبود غذای روزانه خود را تأمین کند. اینک بزرگترین نگرانی‌اش شکم خالی بود. «از خیلی وقت پیش نیمتته استردارش را فروخته بود. حالا چیزی جز شلوارش نمانده بود و این را البته نمی‌توانست از پا درآورد.» سرانجام او با دزدیدن چند شلغم احساس زبونی نمود و به جانب شهر روانه گردید. در آن جا یکچند به کار مشغول شد، سپس با پس‌اندازی اندک به دیار خود برگشت و در پی آن تعجب همگان را برانگیخت، زیرا بی‌محایا خرج می‌کرد و پی در پی پیاله‌ها را سر می‌کشید. با این همه، زمان سرآشویی به سرعت فرا رسید و آکیو وضعی اسف‌ناک‌تر پیش رو دید. در این هنگام زمره انقلاب به گوشش رسید و او خود را طرفدار انقلاب معرفی نمود تا از آدم‌هایی نظیر «چائو» انتقام بگیرد. در این زمان او تخیل خود را به پرواز درآورد: «شورش؟ خبر سرگرم‌کننده‌ای خواهد بود... یک گروه انقلابی خواهند آمد، همه با کلاهخودها و زره‌های سپید، در حالی حمل شمشیرها، گرزهای پولادی، بمب‌ها، تپانچه‌های خارجی و... آن‌ها به معبد خدای نگهبان خواهند آمد و صدا خواهند زد: آکیو همراه ما بیا... بعد همه آن دهاتی‌ها به وضع مضحکی دچار خواهند شد. جلویم زانو خواهند زد و به التماس خواهند گفت: آکیو، جان ما را بگیر! اما کی به حرف آن‌ها گوش خواهد کرد! «دی جاهل» و آقای «چائو» اولین کسانی هستند که خونشان ریخته خواهد شد...»

اما با ورود انقلابیون به شهر کسی او را صدا نزد و به

رغم تغییر ظاهری حکومت، دگرگونی عظیم پدید نیامد، زیرا «دادرسی هنوز بالاترین مقام محلی محسوب می‌شد، فقط عنوانش عوض شده بود و سرکرده نظامیان هنوز همان فرمانده پیر بود».

با این همه دگرگونی‌هایی در وی جوانگ به چشم می‌خورد «ظرف چند روز بعد بر تعداد مردمی که موهای دم خوک خود را روی سر حلقه کردند به تدریج افزوده شد!» در این گیرودار، منزل خانواده چائو را غارت کردند و اندکی بعد آکیو به اتهام چپاول، دستگیر و روانه زندان شد. هم او که از خوشبختی خانواده چائو هیچ نصیبی نبرده بود در بدبختی‌ها با آنان سهیم شد.

زندگی آکیو فرجامی تراژیک دارد. او را به جرم غارت و دزدی در میدان شهر تیر باران کردند. نویسنده در سرگذشت آکیو «این حقیقت دردناک را تصریح می‌کند که انقلاب ۱۹۱۱ به رغم همه شعارهایش، نه تنها بهبودی در وضعیت امثال آکیو ایجاد نمود بلکه افرادی از این دست را بی‌هیچ گناهی قربانی نمود. همین آن که انقلاب ۱۹۱۱ رفرمی بود که در آن

انقلابیون به ظاهر انقلابی یعنی «حلقه کردن موهای دم خوک» بسنده کرده بودند. سرگذشت آکیو بسیار موجز و مختصر به نگارش در آمد؛ در حالی که تم داستان به گونه‌ای است که با همه فراز و نشیب آن، قابلیت یک رحان را دارا بوده، اما نویسنده مشهور چینی از آن چشم‌پوشی نموده و به این صورت آن را عرضه کرده است. شاید این نیز خود یکی از خصیصه‌های «ادبیات انقلابی» است: شتابان، هیجانی، گذرا و مختصر.

سرگذشت آکیو نخستین تجربه‌های داستان‌نویسی در چین به شمار می‌آید و از این رو این داستان از نظر فنی خالی از اشکال نیست. ارتباط ملموس ایدئولوژی با آفرینش هنری، داستان را از برخی خصلت‌های اصلی آن دور نگاه داشته که از آن جمله است: عدم ذکر خصوصیات روحی آکیو، با این همه، داستان مذکور از بسیاری نوشته‌ها و ادبیات حزبی که عمدتاً کلیشه‌ای، شعاری و سطحی هستند کاملاً میرا است و همین امر

سبب گردیده نویسنده تجربه‌ای بسیار موفق را در ادبیات چین پی افکند. افزون بر آن، انتخاب زیبایی طنز آلود در برخی داستان‌های او، از جمله سرگذشت آکیو، جذابیت نوشته‌های او را بالا می‌برد. روحیه مردمی و دموکراتیک لوشون، التزام او را در آثارش به خوبی نشان می‌دهد و البته همین التزام زمینه‌ای شد برای روشنگری جامعه سنت زده چین بویژه آگاهی نسل جوان از فرهنگ و تاریخ سرزمین خود.

مترجم کتاب با انتخاب برترین داستان‌های لوشون به کاری ستودنی اهتمام ورزیده و بدین ترتیب یکی از نویسندگان مردمی جهان را در کشور ما مطرح ساخته است.

وی مقدمه‌ای که بر این مجموعه نوشته نشان می‌دهد اغلب آثار لوشون را مطالعه نموده سپس از میان آنها دست به گزینش و تدوین زده است. وی حتی از دیگر آثار و مقالات لوشون به دور نبوده و انصاف را زحمات فراوانی متحمل شده است. عبارات ساده و نوشته یکدست، نثر او را نزد مخاطبان مقبول می‌سازد. اگر از پاره‌ای ایرادهای ویرایشی و فنی اغماض کنیم در مجموع ترجمه حاضر را باید نمونه‌ای موفق از آثار ترجمه شده در ادبیات ایران به شمار آوریم. این اثر به خوبی التزام مترجم را به آثار روشنگر ماندگار نشان می‌دهد و حقیقت «نوستالژی تمهد» را با گذشت زمان، فرا یاد می‌آورد.

پانوش:

۱- Luxun یا Lu, Hsun

۲- Zhou Shuren

۳- Shaoxing

۴- رک: A PICTORIAL BIOGRAPHY OF Luxun

P. 142.

۵- RANDOM THOUGHTS . P43 VOL II

۶- سرگذشت آکیو، ترجمه جلال بایرام، انتشارات نیلوفر، ص

۱۲.

۷- WHAT IS REQUIRED OF US AS

FATHERS TODAY. P. 60 VOL II

۸- رک: A PICTORIAL BIOGRAPHY OF

Luxun. P.150-161

۹- سرگذشت آکیو ص ۲۴.

